

## ۲ رومانتیسم

از کلاسیسیسم تا  
رومانتیسم  
(عصر فلسفی)

برای اینکه علل پیدایش مکتب رومانتيك را بدانيم بهتر است اول ببينيم چه عواملی مایه ضعف و بالاخره شکست مکتب کلاسیک شده و همچنین در فاصله بین این دو مکتب، وضع ادبی اروپا، بخصوص فرانسه، چگونه بوده است؟ برای این منظور همانطور که در مقاله پیش عمل کردیم؛ پیش از هر چیزی وضع اجتماعی نیمه اول و نیمه دوم قرن هیجدهم و بالاخره اوائل قرن نوزدهم را تشریح می کنیم تا درک اینکه رومانتيسم زائیده چه عرصه و چه محیطی بوده است، برای خواننده آسان باشد. زیرا مخصوصاً در مورد مکتب رومانتيك وضع اجتماعی، نقش بسیار بزرگ و موثری بازی کرده است و این مکتب زائیده دوره ایست که در وضع سیاسی و اجتماعی اوپا بخصوص فرانسه، تحولات شگرفی روی داده و این تحولات اجتماعی ادبیات را بشدت تحت تأثیر خود قرار داده است.

در نیمه اول قرن هیجدهم، طبقه اشراف و اصیل زادگان رفته رفته قدرت و اعتبار خود را از دست می دادند. مخصوصاً از لحاظ اخلاقی فساد و انحطاط آنها روز بروز ظاهرتر میشد. در میان افراد این طبقه مردی پیدا نمیشد که بزن خود علاقمند باشد. اصیازاده ای که بازن خود بگردش مبرقت، خجالت می کشید. کسانی متجدد و مورد پسند شمرده میشدند که عیاشتر و خودپسندتر از همه بودند و بی اعتنائی بیشتری به قوانین نشان می دادند. اشراف مشغول هرزگی و ولگردی خود بودند و وضع اقتصادی رفته رفته خرابتر میشد. هزینه زندگی بالا میرفت و موازانه مالی از میان رفته بود. دیگر آن اطاعت مطلق و تسلیم محض نسبت به هر گونه زورگویی و استبداد يك طبقه فاسد، کار مضحک و بی فایده ای شمرده میشد.

طرز تفکر مردم با آنچه نویسندگان کلاسیک می خواستند، فاصله پیدا کرده بود. دیگر نویسندگان حاضر نبودند به بهانه اینکه هرگونه اعتراض و اظهار عقیده جدیدی مخالف اصول مکتب کلاسیک است، دلشان را به اطاعت از چند اصل فرسوده و «تعمیدی»

خوش کنند. در این دور. مردم احساس کردند که باید در مورد مسائل مختلف زندگی بحث و مجادله کنند و برای بهتر ساختن وضع زندگی خود احتیاج به اطلاعات عمومی پیدا کردند. بطوریکه در شهرستانهای فرانسه در بیست و پنج سال آخر قرن هفدهم، پنج آکادمی و در نیمه اول قرن هیجدهم بیست آکادمی تأسیس شده. تعداد روزنامهها زیادتر گشت. مردم بدانستن زندگی ساکنین سایر کشورها و سایر قارهها علاقمند شدند. سیاحت-نامهها و نوشتههایی که اطلاعاتی در مورد زندگی سایر مردم روی زمین داشت. طرفداران زیادی پیدا کرد.

زیرا قرن هفدهم گرفتار جهل بود و قدرت تجزیه و تحلیل و اثبات مسائل را نداشت. در آن دوره فقط يك «طبیعت جاویدان» (Nature Permanente) و يك «عقل لایتنبر» (Raison Immuable) وجود داشت. اصول کلی و ثابتی تعیین شده بود و چون از مخالفت با این اصول سخنی در میان نبود، مردم احتیاجی به تفکر و تجزیه و تحلیل نداشتند و رعایت این اصول نیز بسیار آسان بود. اما تغییر وضع اجتماعی، سطح فکر مردم را نیز تغییر داد.

در نیمه اول قرن هیجدهم فرانسویان پی بردند که دنیا خیلی متنوع تر و پیچیده تر از آنست که تصور میکردند. دیگر احتیاجی نداشتند که نصایحی در باره رعایت چند اصل ثابت و اطاعت از چند دستور خشک بشنوند. میخواستند طرز فکر، هنر و ادبیات و همچنین زندگانی اجتماعی خود را از روی قضاوت صحیح و هوش و فراست تنظیم کنند. در این دوره فلاسفه ای نظیر «مونتسکیو» و «ولتر» پیدا شدند و آثاری از قبیل «روح-القوانین»، «نامههای فلسفی» و «قرن لوئی چهارده» بوجود آوردند. البته هیئت حاکمه نیز بیکار نمانده و با سلاحهای وحشت آوری که در دست داشت بمبارزه با فلاسفه برخاسته بود. مثلاً بموجب قانون ۱۷۵۷ هر اثری که خلاف اخلاق تشخیص داده میشد، هم نویسنده و هم ناشر آن محکوم بمړک میشدند. اما فشار افکار عمومی سدمحکمی در برابر اجرای چنین قوانینی بود. هر چند که بعضی از نویسندگان سالها در زندان ماندند ولی بالاخره بر اثر فشار افکار عمومی کار بجائی کشید که هر نویسنده ای که گرفتار میشد، یا پس از چند ماه آزاد می گشت و یا به تبعید او اکتفاء می کردند. مثلاً در سال ۱۷۶۲ «امیل» اثر «ژان-ژاک روسو» را محکوم کردند و «روسو» به سویس فرار کرد. همچنین در سال ۱۷۵۲ انتشار «دائرة المعارف» (Encyclopédie) را ممنوع ساختند ولی با وجود این انتشار آن ادامه یافت.

در نیمه اول قرن هیجدهم، مردم دچار بدبختی و فلاکت بودند و در میان این فلاکت، احتیاج شدیدی به اصلاحات احساس میکردند.

از این جهت نویسندگان و متفکرین وابسته بطبقه بورژوا کوشش خود را علیه سنن اشرافی و برای اصلاح وضع اجتماعی بکار میبردند. تا پایان نیمه اول قرن هیجدهم موفقیتهایی هم بدست آمده. مثلاً آزادی قلم و بیان که بوسیله قوانین ظالمانه ای محدود شده بود، بدرجه قابل توجهی بیشتر شد. تعصب دینی تا درجه ای از میان رفت و ازدواج پروتستانها بر رسمیت شناخته شد و در سال ۱۷۵۰ شکنجه متهمین هنگام بازپرسی در دادگستری بموجب قانون تعزیم گشت. در نیمه دوم قرن هیجدهم نقش مهم را «دائرة المعارف»

و نویسندگان آن از قبیل «دیدرو» (Diderot) و «دالامبر» (D'Alembert) بازی کردند. برغم تمام کارشکنی‌ها و مزاحمت‌های هیئت حاکمه، دائرة المعارف پیروز شد و پیروزی آن پیروزی فلسفه شمرده میشد. نویسندگان این اثر درآماده ساختن مردم برای انقلاب نقش مهمی داشتند.

اما قرن هیجدهم تنها قرن فلاسفه و دانشمندان نبود و روش مطالعه و تجربه، فقط در نیمه اول قرن بشدت رواج داشت. از سال ۱۷۵۰ بعد دامنه انتقاد علیه فلاسفه وسیع تر شد و رفته رفته بر عده کسانی که بیشتر بابت احساسات بودند، افزوده گشت. در نیمه اول قرن هیجدهم، خوبی یا بدی هر اثری را بایر گار عقل می‌سنجیدند و قواعدی که خیلی بیشتر و متعددتر از قواعد کلاسیک بود، برای ادبیات خلق می‌کردند و انتقاد را بر اساس آنها بنامینهادند. اما در نیمه دوم قرن، بجای این نوع انتقاد «انتقاد حسی» (Critique de Sentiment) رایج گشت و مخصوصاً معتقد شدند که «فلسفه» و «هندسه» شعر را بسوی عاقبت خطرناکی می‌کشاند.

ادبیات انگلستان در این جریان نقش مهمی بازی کرده. در نیمه اول قرن هیجدهم، شکسپیر در فرانسه شناخته میشد. پس از آن «فیلدینگ» (Fielding) و «ریچاردسن» (Richardson) را شناختند. تأثیر نویسنده اخیر مخصوصاً بسیار عمیق بود و تا پایان قرن ادامه یافت. زیرا «ریچاردسن» آثار خود را بمنظور مبارزه با بدی و رواج فضیلت مینوشت. از اینرو علاقه مردم را به نوشته‌های اخلاقی جلب کرده. رفته رفته آثار دیگری نیز از قبیل «مرثیه بر روی گورستان دهکده» اثر «گری» (Garry) «اندیشه‌ها» اثر «هروی» (Hervey) و «شبهات» اثر «یانگ» (young) ترجمه شد. (شبهاتدیانهای ترس آورپردری است که دخترش را بدست خود بچاک می‌سپارد و هنگام شب بر بالای مزار او باخیالات دست بگریبان میشود و باخودش حرف میزند.)

در این دوره در فرانسه نیز «ژان ژاک روسو» آثار برجسته خود را بوجود آورد. روح حساس و پرهیجان او نه فقط در صفعات «اعترافات» بلکه در تمام آثارش تظاهر می‌کند و «هلویز جدید» (Nouvelle Héloïse) سرچشمه‌ای برای آثار تفریابی شمرده می‌شود.

بطور کلی «ماقبل رومانتیسیم» بدوره‌ای گفته می‌شود که در آن تمایلات احساساتی وارد ادبیات شده و خود را در آثار نویسندگان نشان داده است. ولی نویسندگان این احساسات جدید را اغلب در همان قالب‌های قدیمی بخوانندگان عرضه کرده‌اند و باینکه گفت دوره رومانتیسیم وقتی شروع می‌شود که نویسندگان خوش قریحه و جسوری طرز بیان جدیدی برای احساسات خود ابداع می‌کنند. البته این حالت جدید حساسیت، بتدریج و بطور بطئی بر حلقه رشد خود رسیده است و «ماقبل رومانتیسیم» را باید دوره کودکی و بلوغ آن نامید.

کلمه رومانتیک که از قرن هفدهم در انگلستان، در مورد عبارات شاعرانه بکار میرفت، از سال ۱۶۷۶ وارد فرانسه شد مدت

مکتب رومانتیک

زیادتی مترادف با (Pittoresque) (تصویرانگیز) یا «Romanesque» (افسانه‌ای) بکار برده می‌شود و تا سال ۱۷۷۵ یعنی امروزی بکار نرفت. در آن تاریخ کلاسیک‌های شکست خورده، این کلمه را برای مسخره کردن طرفداران رومان‌تیسیم در باره آن‌ها بکار می‌بردند. ولی نویسندگان جدید نیز این کلمه را قبول کردند و آنرا با کمال افتخار بر زبان می‌راندند.

رومان‌تیسیم که اول در انگلستان بوجود آمد، بعد بآلمان رفت و مقارن سال ۱۸۳۰ وارد فرانسه شد، در عین حال که انقلابی هنری است، تحولی اجتماعی، سیاسی و روحی نیز شمرده می‌شود و تأثیر آن بقدری قوی بود که هنرمندانی از قبیل «لامارتین»، «آلفرد دویینی»، «آلکساندر دومادیر»، «ویکتور هوگو»، «آلفرد موسه»، «سنت بوو» و «ژرژ ساندر» را که اغلب شان از لحاظ روحیه و طرز تفکر خیلی باهمدگر فرق داشتند، در میان طوفانی از هیجان، بدنبال خود کشید.

ولی اگر بخواهیم، هنگام معرفی این مکتب، قواعد و اصول ثابتی برای آن بیان کنیم، مسلماً دچار اشکال خواهد شد. زیرا رومان‌تیسیم، برخلاف کلاسیسیسم، مکتب بسیار پیچیده و آشفته‌ای است. مکتب کلاسیک، قواعد و اصول معینی داشت که اغلب پیشوایان بزرگ آن درباره آن قواعد توافق نظر داشتند؛ ولی برعکس، رومان‌تیک‌ها اغلب درباره مکتب خودشان آراء متفایری دارند. اصولی که آن‌ها را باهم متحد ساخته است، نامفهوم و اغلب متضاد است.

اکنون، آنچه را که اغلب هنرمندان رومان‌تیک بآن پابندند در اینجا بیان می‌کنیم: آنچه به هنرمند الهام می‌بخشد و معنی و مفهوم زندگی شمرده می‌شود، «عشق و علاقه» است. این عشق باید آزاد باشد. اگر به ملت فشار جامعه یا اخلاق و یا بر اثر احکامی که پیشاپیش داده شده است، عقب رانده شود و یا پنهان بماند، حق دارد که در باره جامعه و اخلاق آن قضاوت کند و حکم بدهد و محیط اخلاقی که برای رشد خود او مساعد باشد، بوجود آورد. در ادبیات قاعده‌ای وجود ندارد که بیان عشق و علاقه را محدود سازد. ادبیات می‌تواند هر گوشه‌ای از زندگی را، چه زیبا و چه زشت، چه عالی و چه پست، موضوع خود قرار دهد. از هر دوره تاریخ و از هر نوع منظره دنیا می‌تواند استفاده کند. این عشق و علاقه و هیجان نباید جنبه کلی داشته باشد، بلکه مخصوصاً باید در خود نویسنده تأثیر کند. کسی که می‌خواهد آنرا بیان نماید باید خواهش دل خود را بگوید.

یکی از مشخصات دیگر رومان‌تیسیم نیز، علاقه به مسیحیت است. دین که فلاسفه قرن هیجدهم بخالفت با آن برخاست بودند، در رومان‌تیک‌ها بعنوان یک احتیاج قلبی و درونی زنده شد. رومان‌تیک‌ها که از راه احساسات بسوی ایمان میرفتند، دین را از نظر «هنری» مورد توجه قرار دادند. «شاتوبریان»، مسیحیت را نه بعنوان اینکه صحیح‌ترین ادیان بود، بلکه برای اینکه شاعرانه‌ترین آنها بود، دوست میداشت. و اثر خود را بنام «Génie du Christianisme» (جلال مسیحیت) نیز بدین منظور نوشت. او کلیسای «گوتیک» را نه بعنوان مرکزی که بشریت را اداره می‌کند، بلکه بعنوان یک شاهکار معماری که دل‌ها را دچار هیجان می‌سازد مجسم کرد و تحت تأثیر همین مسیحیت احساساتی و استتیک بود که شعر رومان‌تیک‌ها کاملاً برخلاف شعر کلاسیک‌ها، یک جنبه «سوپر کنیف»

بخود گرفت . وحشی رومان که بیشتر از هر اثر ادبی جنبه «اوپر کثیف» دارد . مانع تخیلات دامنه دار و احساسات شدید نویسندگان رومانیک نشد.

«ویکتور هوگو»، «Contemplations» خود را «خاطرات يك روح» نامیده است . بهتر است ما این نام را به تمام آثار رومانیک ها اطلاق کنیم.

در این اشعار تفضلی، بیشتر از سرسبزی بهار، برگهای زرد پائیز بچشم می خورد و بیشتر از تفرقه های پرنشاط بامدادی، آهنگ حزن آلود غروب جلوه گر میشود. و بجای روشنائی سایه و تاریکی حکمفرما است.

این حزن و اندیشه، مثل يك درد پنهانی پیوسته در اشعار رومانیک ها ادامه پیدا میکند. ریشه این تردید و نومیدی را بیشتر باید در همان جنبه احساساتی و استتیک مسیحیت جستجو کرد . چنین مسیحیتی، بجای اینکه اندیشه و تردید را زائل سازد، آن را بیشتر می ساخت .

پس از تأثیرات و تشنجات ترس آور انقلاب و پس از اینکه حماسه ها و موقیقت های خونین آن، در میان فلاکت بزرگی خاموش میشود و جای خود را به امپراطوری میدهد . شاعر رومانیک که در برابر

بیماری قرن  
رومانتیسیم

این نقش غریب سرنوشت، خود را باخته است، به دنیای درونی خویش پناه می برد . در این جهان درونی، اولین چیزی که شاعر

Mal du Siecle

با آن روبرو می شود وجودی است که بسوی فنا میرود و هیچ راه بازگشتی ندارد . این شاعر که از جنبه های عاقلانه و راهنمایی کننده مسیحیت نیز بهره مند نشده است، احساس می کند، حزن شدیدی در دل او ریشه میدواند . برای تسلی خود، فکر می کند که هر لحظه بفکر بهترین طرز زندگی که ممکن است وجود داشته باشد، باید بود و از این رو در آرزوی سرزمینهای ابد آلی است که چنین زندگی در آنها امکان پذیر باشد . و از این رو رومانتیسیم پراز شوق و هیجان، در طلب رسیدن بسرزمین های خیالی است .

۱۵۵

بیماری «رنه»، بیچارگی روحی است که در خلاء دست و پا میزند، نمیداند چه میخواهد گاهی می خواهد که از جسم خود خارج شود و فرار کند و زمانی می خواهد که همه کائنات را در خودش حل کند . این بیماری که «بیماری قرن رومانتیسیم» نامیده می شود بصورت های مختلف پدیدار میگردد . «اوبرمان» (Obermann) تهرمان «سنانکور» (Sénancour) که دچار تخیلات میشود و سربکوه و بیابان می گذارد و «آدولف» (Adolphe) قهرمان «بنژامن کونستان» (Ben Jamir Constant) که با تجربه تلخی، جوانه زندگی خود را پژمرده می سازد و قهرمانان دیگری از این قبیل، در این قافله تخیلات، که دانسته و سنجیده رنج می کشند و از شکنجه خود لذت میبرد . قرار دارند . و «لامارتین» هم در کنار درجه های خیال انگیز دچار تخیلات میشود.

همانطور که در بالا اشاره کردیم، رومانتیسیم خود را ملزم نمیداند بازگشت بقرون

که از چند اصل معین و حساب شده پیروی کند و نیز اصراری ندارد که مانند کلاسیسیسم از ادبیات دوره مشخصی تقلید نماید. ولی در عین حال می خواهد طبیعت را نه با تصور که نویسندگان کلاسیک محدود ساخته اند، بلکه بصورت اولیه و دست نخورده ای توصیف کند.

وسطی

از اینرو بسوی افسانه‌ها، رومانس‌ها و حماسه‌هایی که گوینده‌شان مجهول است و هیچگونه قیدوبند ادبی قیافه‌آنها تغییر نداده است، متوجه می‌شود. قرون وسطی با اشعارغنائی خود، با رومانس‌های عاشقانه‌اش، باشوالیه‌ها، افسانه‌ها، زندانهای زیرزمینی، با کشیش‌های گناهکار، مجالس عیش و قصرهای مرموزش نظرهزمنندان رومانیک را جلب میکند و ناگهان وارد ادبیات رومانیک میشود. «هوگو» *Han d'Islande* و *Ballades* را مینویسد و «*Notre Dame de Paris*» را که قویترین اثر منشور او است، بصورت يك حماسه «گوتیک» خلق میکند. بهمان اندازه که کلاسیسیسم از قرون وسطی وحشت دارد، رومانتیسم مقنون آنست.

این نهضت بازگشت به قرون وسطی، پیش از شعر فرانسه، در اشعار انگلیسی و آلمانی منعکس شد. و رومانتیسم فرانسه تحت تأثیر این اشعار قرار گرفت. برای نخستین بار آثار شعری انگلیسی را شاتوبریان و آثار شعری آلمانی را «مادام دو استال» وارد فرانسه کردند. وقتی که مکتب رومانیک در فرانسه تأسیس شد. از طرفی آثار «شوپنهاور»، «بانگ»، «والتر اسکات» و «بایرون» و از طرف دیگر آثار «گوته» و «شیلر» درباره گذشته و همچنین «مضحکه الهی» اثر «دانت» و «کتاب مقدس» در عرصه ادبیات و فکر مؤثر واقع شدند.

رومانتیسم برای سرنگون ساختن کلاسیسیسم از تمام اینها استفاده کرد. البته نباید گفت که رومانتیسم فقط در نتیجه تأثیرات خارجی بوجود آمد؛ زیرا فشارها و قبود خشک و تنگ نظری مکتب کلاسیک، طبعاً چنین عکس‌العملی را بیار می‌آورد. ولی باید گفت که تأثیرات خارجی این عکس‌العمل را شدیدتر ساخت.

میدان اصلی مبارزه بین کلاسیسیسم و رومانتیسم، صحنه نمایش بود. «ویکتوره گو» در سال ۱۸۲۷ با مقدمه‌ایکه بردرام «کرمول» نوشت، این مبارزه را شروع کرد و بدنبال آن نبرد واقعی بر سر نمایش درام دیگر او بنام «ارتانی» در گرفت.

کلاسیک‌ها حقیقت را فقط از یک جنبه مورد توجه قرار داده و از این حقیقت، هر چیزی را که بانمونه معنی از زیبایی تطبیق نمی‌کرد، بی‌انصافانه بدور انداخته بودند. به معنایی که در زندگی دیده میشود، به چیزهای مضحک و زشت اجازه ورود بصحنه نمیدادند. و حال آنکه «درام رومانیک» که میخواست مانند طبیعت رفتار کند، در صحنه را بروی هر چیزی که در زندگی وجود داشت، باز کرد.

برای کلاسیسیسم جنبه‌های فردی حائز هیچگونه اهمیتی نبود، این مکتب فقط به صفات کلی اهمیت میداده. برای تأثر قرن هفدهم، «حرص» و «خست» وجود داشت. اما درام قرن نوزدهم «يك مرد حریص» و یا «يك خسیس» خاص را بانام مشخصات مخصوص بخودش، بروی صحنه آورد.

قهرمانان کلاسیک در دنیای ایده‌آلی زندگی میکنند. آنها با هیچ دوره و هیچ کشوری ارتباط ندارند و هنرمند کلاسیک از اینکه رنگ یکدوره و یا يك محیط معینی را به قهرمانانش بدهد، خودداری می‌کند. صحنه، هر قدر بی‌رنگ تر باشد، برای صفت مجرد تراژدی مناسب‌تر است و این قهرمانان چون ارواح مطلق هستند که زمان و مکان بی‌بچووجه.

در آنان مؤثر نیست .

رومانتیسیم بجای قیافه‌های ایدئالی کلاسیک، انسان‌هایی را می‌گذارد که زندگانی فردی و مشخصی دارند، تحت تأثیر محیط و عصر خود واقع میشوند. از اینرو هنرمند رومانستیک با توضیحات معجزه‌آسا و مشخصی قهرمان خود را معرفی میکند.

هدف و منظور درام، تصویر زندگی و تقلید طبیعت است.

«ویکتور هوگو» در پایان مقدمه کرمول، چنین می‌گوید: «تأثر جام جهان‌نمایی است که هر چه در دنیا، تاریخ، زندگی و بشر، وجود دارد، باید در آن منعکس شود. ولی با عصای سحرآمیز هنر!» و تحت تأثیر همین عصای سحرآمیز است که خود ویکتور-هوگو، به‌طرف که نگاه می‌کند، زیبایی و زشتی، «کازیمودو» و «اسمرالد» (قهرمانان نوتردام دوپاری) را بعنوان سمبول رومانتیسیم در کنار هم دیدگرمی بیند. در «Marion de Lorme»، هوس فاحشگی و عشق باک، در «Lucrèce Borgia» عطش خونخواری و محبت مادری و در «Triboulet»، دلالت خائن و پدر قهرمانی را می‌آفریند.

دلایل مقدمه «کرمول» که امروزه مطابق با وضع زمان، تصفیه شده، بعضی از آنها قبول و بعضی رد گردیده است، در دوره خودش غیر قابل رد شمرده میشد. انتشار این مقدمه نهضتی در فرانسه بر پا کرد که شبیه نهضت رنسانس بود و خون تازه و جوشانی در رگها بجریان انداخت. پس از نمایش پرسروصدای «ارنانی»، نمایشنامه‌های دیگری هم رری صحنه آمد. روز سوم مه ۱۸۳۱، درام «Antony» اثر «آلکساندر دوماپدر» و در روز ۱۲ فوریه ۱۸۳۵ «Chatterton» اثر «آلفرد دووینی» نمایش داده شد. این درامها نمونه زنده‌ای از آنچه «هوگو» در مقدمه «کرمول» گفته بود، شمرده میشد و موفقیتی که بر اثر نمایش آنها بدست آمد مانند فتح «ینا» و «استرلیتز» فراموش نشدنی بود.

۱۵۷

در مقاله پیش دیدیم که نویسندگان کلاسیک بطرف رومان نمیرفتند  
**رومان رومانستیک** و در دوره کلاسیک رومان، ارزش مهمی نداشت. ولی در دوره

رومانتیسیم درست عکس این موضوع پیش آمد و رومان نسبت بسایر انواع آثار ادبی اهمیت خاصی کسب کرد. رومانتیسیم فرد را موضوع رومان قرار داد و حالات شخصی و روحی او را تشریح نمود و باین ترتیب برای اولین بار «رومان شخصی» (Le Roman Personnel) بوجود آمد، علاوه بشرح و توصیف حوادث جالب گذشته «رومان تاریخی» را خلق کرد و درک رابطه عشق و علاقه با زندگی مایه ایجاد «رومان عشقی» شد.

چنانکه دیدیم درام رومانستیک برای کسب موفقیت مبارزه سختی با تراژدی کلاسیک کرد ولی در مورد رومان به چنین مبارزه‌ای احتیاج نبود. زیرا کلاسیسیسم اهمیتی برای رومان قائل نشده بود محدودیتی برای نویسندگان رومان نبود تا برای ازمیان بردن آن احتیاج مبارزه باشد.

رومان نویسانی که در دوره رومانتیسیم بیان آمدند و هر نوع رومان را تجربه کردند هر موضوعی که خواستند انتخاب کردند و درباره آن رومان نوشتند. اما قالب این رومانها بهر شکلی که درست میشد، مطلبشان اغلب عبارت از انعکاس روح

رومان تحلیلی و پسیکولوژیک نیز در این میان نقش مهمی داشت. «رنه» اثر «شاتوبریان» و «اوبرمان» اثر «سناتکور» و «آدولف» اثر «بنژامن کونستان» که ژانیه «بیماری قرن رومانیتسم» هستند، در شمار اینگونه رومان‌ها آورده می‌شوند. میتوان گفت که شاهکار این رومانهای تحلیلی، «شهوة» (Volupté) اثر «سنت بو» (Sainte-Beuve) - منتقد بزرگ فرانسوی است.

رومانیتسم «ویکتور هوگو» در ثر قویتر است. او در «مردی که می‌خندد» (L'Homme qui rit) زشتی ظاهری را بازیبائی درونی در یکجا گرد می‌آورد. در «بینوایان» (Les Misérables) انسانرا در کشمکش با نحوست قوانین نشان میدهد. در «آخرین روزیک محکوم» (Le dernier Jour d'un Condamné) رنجها واضطرابات تحمل ناپذیر روح مایوس و فلک زده‌ای را منعکس می‌سازد و بالاخره در «کارگران دریا» (Les Travailleures de la mer) نبرد با قوای عنان گسبخته طبیعت را نشان میدهد. همه این رومانها که با اثر غنائی، حماسی و دراماتیکی نوشته شده است، ژانیه منجمله عجیب و فوق‌العاده «هوگو» است.

آثار «لامارتین» مانند باران بهاری است که پس از يك شب طوفانی و آشفته، همراه با آفتاب مطبوعی، بارده. او در «رافائل» (Raphael) و «گرازیلا» (Graziella)، عشق‌های خود را شرح میدهد. و در «ژنویو» (Généviève) و «سنگتراش سن پوان» (Le tailleur de Pierre de St-Point) عشق خودرا به طبیعت نشان میدهد.

۱۵۸

«آلفرد موسه» که تا آخر عمر از نیروی اراده محروم مانده است، با اثر خود بنام «اعتراف یکی از ابناء زمان» (La Confession d'un enfant du Siecle) يك سند قطعی درباره «بیماری قرن رومانیتسم» و زندگانی درونی خود بدست میدهد. در رومانهای بالا تمام مشخصات رومانیتسم را میتوان دید.

اما زنده ترین نمونه رومان رومانیتیک را در میان آثار «ژرژسان» میتوانیم به بینم. این زن که زندگی خود را در آثارش منعکس ساخته و آنچه را که در این کتابها نوشته در زندگی عمل کرده است، یکی از شاخص ترین نمایندگان رومانیتسم است که آرزوهای بی پایان و تسکین ناپذیر روح رومانیتیک، تخیلات درباره خوشبختی، و عشق و هیجان رادر نفس خود، گرد آورده است.

«ژرژسان» جمله‌ای دارد که باید آنرا دستورالعمل رومانیتسم شمرده، آن جمله چنین است: «مانسل بدبختی هستیم. از اینرو بشدت مجبوریم که با دروغهای هنر، خودمانرا از واقعیت‌های زندگی دور نگاهداریم.»

رومان «Elle et lui»، موضوع تمام آثار رومانیتیک ژرژسان را تشکیل میدهد. او در تمام رومانهای خود از «Indiana» گرفته تا «Jacquer» و «Lélia» شرح عشق‌بازیهای خود را با «آلفرد موسه» شرح میدهد. او در این آثار، گاهی عاصی است و گاه خود را بدامان تسلیم و رضا می‌اندازد. پیوسته مضطرب است و نوشته‌های او تخیلات و خاطراتی است که بصورت رومان درآمده است.



با وجود اختلافی که بین رومان «روماتیک» و رومان «رآلیست» وجود دارد، باید رومان «روماتیک» را مقدمه‌ای بر رومان «رآلیست» شمرد. علاقه به هم‌آهنگی با زمان و مکان، توجه به مسائل اجتماعی و روابط بین افراد و جامعه، نکاتی هستند که رابطه‌ای بین این دونوع رومان تولید میکنند و همانطور که در رومانهای اجتماعی رومانتیسیم نشانه‌هایی از ظهور رمانیسم را میتوان دید، بعضی از آثار نویسندگان بزرگ رمانیست، از قبیل «بالزاک» و «استاندال» نیز جنبه روماتیک دارد.

در مقاله آینده که اختصاص به «رمانیسم» دارد، از این موضوع نیز سخن خواهیم گفت.

قسمت‌هایی از دو اثر مهم که پیشوایان  
رومانتیسیم درباره مکتب خودشان نوشته‌اند

### مقدمه «کرمول»

#### Préface de «Cromwell»

بفلم «ویکتور هوگو» Victor Hugu

ویکتور هوگو، مقدمه‌ای بر درام «کرمول» نوشته است که خود کتاب کوچکی است و اهمیت آن خیلی بیشتر از اصل درام «کرمول» است.

این مقدمه را باید مرامنامه مکتب روماتیک شمرد و با همین مقدمه است که رومانتیسیم بعنوان مکتب مستقلی آغاز می‌شود و همین مقدمه باعث شده است که «هوگو» رایشوای رومانتیسیم بشمارند. اکنون در اینجا صفحه‌ای از این مقدمه را نقل میکنیم:

#### دوران سه گانه تاریخ بشری

در روی زمین پیوسته يك نوع تمدن و یاساده تر بگوئیم يك جامعه وجود نداشته است. نوع بشر، مانند هر يك از ماها، بزرگ شده، ترقی کرده و رشد نموده است. زمانی طفل بود، دوره‌ای به سن و سال مردی رسیده و اکنون، شاهد پیری پر عظمت او هستیم. پیش از عهدی که جامعه امروزی آنرا «عهد قدیم» مینامد، دوره‌ای هم وجود داشته که قدیمی‌ها آنرا قرن افسانه مینامیدند و حال آنکه اگر «عصر اولیه» نامیده میشد درست‌تر بود. و این سه دوره متوالی است که تمدن، از آغاز تا کنون بحدود دیده است. پس چون شمر پیوسته در اجتماع بوجود می‌آید، مانیز با توجه به وضع اجتماع، تشخص میدهیم که شمر در هر يك از سه عصر - عصر اولیه، قدیم و جدید - چه مشخصاتی میتواند داشته باشد....

... باید بگوئیم که شعر نیز سه دوره دارد که هر دوره آن با یکی از عصرهای اجتماع تطبیق میکند: اشعار غنائی، حماسه، درام. عصر اولیه، تزلزل و غنائی است. عهد قدیم، حماسی است و دوره جدید در اماتیک میباشد. اشعار غنائی عصر اولیه نتمه ابدیت را ساز میکنند. حماسه تاریخ را تجلیل مینماید و درام زندگی را تصویر میکند. صفت اولی طبیعی بودن و صفت دومی سادگی و صفت سومی حقیقی بودن است. تاریخ نویسان، در دوره دوم بوجود آمده‌اند و وقایع نویسان و منتقدین در دوره سوم. قهرمانان اشعار غنائی اشخاص

بزرگ و عظیم‌الجاهی هستند. مانند «آدم»، «قایل» و «نوح». قهرمانان حماسه‌ها پهلوانان غول‌صفتی میباشند مانند «آشیل» Achille، «آتره» Atrée و «اورست» Oreste. و قهرمانان درام بجز انسانهای معمولی چیز دیگری نیستند. مانند «هاملت» Hamlet، «ماکت» Macbeth و «اوتللو» Othello. شعر غنائی ایده‌آل را در نظر می‌گیرد، حماسه عظمت و بزرگی را و درام واقعیت را. بالاخره باید گفت که این شعر سه گانه از سه منبع بزرگ سرچشمه میگیرد: تورات. «هومر». شکسپرا....

## ۲

## تاریخ رومانسیسم

## (۱۸۹۷) Histoire du romantisme

## اثر «تئوفیل گوتیه» Théophile Gautier

بیست و پنجم فوریه ۱۸۳۰. این تاریخ در مغزهای ما با حروف آتشی‌نی نقش شده است: تاریخ اولین شب‌نمایش «ارنانی» ..

شاعر جوان با جرئت غرور آمیز و با نبوغ بزرگ خویش، شرف و افتخار را از جلب توجه و موفقیت بالاتر می‌شمرد. او کمک دسته‌های اجیری را که مایه موفقیت نمایشنامه‌ها شدند، باعناد و لجاجت رد کرده بود. کف زنان مزدور نیز بسهم خودشان مانند اعضاء آکادمی ذوقی داشتند. آنها بطور کلی کلاسیک بودند.

اما ما نمیتوانستیم راضی شویم که «ارنانی» بنهایی و بدون کمک، با مردم هوچی و کج‌فکری که در سالون جمع شده بودند و لژ نشین‌های آرام و متین که در زیر پرده نزاکت دشمنی و کینه خود را بنهان کرده بودند و خطرشان کمتر از دسته اول نبود، مبارزه بردارد. جوانان پر حرارت رمانتیک که «قدمه کرمول» را با ایمان تعصب آلودی خوانده بودند، به «هوگو» پیشنهاد کردند که اجازه دهد خدمتی باو بکنند. استاد جوان نیز در قبول این پیشنهاد مانعی ندید.

جوانان دسته‌های کوچک تقسیم شدند. در دست هر یک از آنها، علامتی از یک کاغذ قرمز چهار گوش وجود داشت که بر روی آن کلمه «هیرو» نوشته شده بود (هیرو Hierro امضای رومانتیک «ویکتور هوگو» بود).

این جوانان روشنفکر و فهمیده که از خانواده‌های تمیزی بودند و علاقه دیوانه‌وار به شعر داشتند، عده‌ای نویسنده، دسته‌ای نقاش، و عده‌ای موسیقی‌دان، مجسمه ساز و معمار بودند. همه آنها درباره مسائل ادبی صاحب نظر بودند. امامت‌آسفانه در بعضی از روزنامه‌ها کوچک و بی‌ارزش عصر و مقاله‌های تنقیدی و انمود شده بود که این جوانان دسته‌ای ولگرد هستند و از گوشه و کنار جمع آوری شده‌اند. اینها وحشیان کثیف، بی‌فکر و دیوانه «هن» نبودند که در برابر «تاتر فرانسز» چادر زده باشند، بلکه شوالیه‌های آینده، قهرمانان سکر و مدافعین هنر آزاد بودند. و همه‌شان زیبا آزاد و جوان بودند. آری، آنها زلف داشتند. (انسان که از مادر باگیس مصنوعی بدنیا نمی‌آید.) زلف‌های بعضی از آنها با چین و شکنهای ملایم و درخشان بر روی شانه‌هایشان ریخته بود، زیرا این زلفها بسیار خوب شانه شده بود. ذوق شخصی در

وضع لباس آنها دخالت داشت. رنگهایی هم که انتخاب کرده بودند، بسیار هاقلا نه بود. با سوء نیت و بامید اینکه شاید سر و صدایی تولید شود و بهانه‌ای برای دخالت پلیس بدست آید، درهای تاتر را از ساعت دو بعد از نصف شب باز کرده بودند. در میان تاریکی و یا حداقل نیمه تاریکی سالنی که چراغهای آن روشن نشده بود، شش یا هفت ساعت انتظار واقماً کار مشکل و طاقت‌فرسا بود. حتی بفرض آنکه در آن در آن ساعات آخر شب، ارنانی مانند آفتاب درخشانی طلوع میکرد!

گرسنگی رفته رفته خودنمایی میکرد. آنها که محتاط‌تر بودند، شکلات و حتی بعضی‌ها بقول کلاسیک‌های بدبخت، کالباسهای مغز سیر دار، آورده بودند. بالاخره چهل چراغ بزرگ، با سه طبقه چراغ و درخشندگی مخصوص منشوری خود، بآرامی از سقف پائین آمد. و چراغهای جلوی صحنه، دیواری از نور بین عالم خیال و دنیای حقیقت کشید.

در جلوی صحنه، شمع‌انهای متعدد روشن بود و سالون بواش بواش، پرمیشد. نزدیک جای ارکستر و بالکون تاتر از ادبا و اعضاء آکادمی پر شده بود. گوئی سروصدای طوفان سنگینی در سالون شروع میشد. لحظه‌ها باز شدن پرده‌ها رسیده بود: هر دو طرف چنان از کینه سرشار بودند که خطر این میرفت پیش از شروع نمایش، زد و خوردی آغاز شود. بالاخره صدای سه ضربت چوب شتیده شد. تنها يك نگاه بقیافه تماشاچیان کافی بود نشان دهد که نمایش امشب يك نمایش عادی نیست. دوسیستم، دو تیپ، دو نیرو باهم روبرو شده بود. (حتی اگر بگوئیم «دو تمدن» مبالغه نکرده‌ایم) این دودسته همانطور که اغلب در اختلافات ادبی دیده میشود - از ته دل نسبت بهم دیگر احساس دشمنی میکردند. آماده بودند که باهم بجنگند و گریبان همدیگر را بگیرند. هر کس نسبت بدیگری حالت خصمانه ای داشت. ببازوها فشار می‌آمد و يك تماس کوچک کافی بود که دعوای شدیدی آغاز گردد...

## ۳

نمونه‌ای از «بیماری قرن رومانتیسیم»

اوبرمان (Obermann)

(۱۸۰۴)

اثر «اتین دو سنانکور» Etienne de Senancour

(۱۸۴۶-۱۷۷۰)

(«اوبرمان» که از زندگی فرار کرده، بگوشه‌ عزلتی در نقاط کوهستانی پناه برده است و میخواهد چاره‌ای برای اراده بیمار خود پیدا کند، شخصیت خود «سنانکور» میباشد که در صفحات این کتاب منسک شده است. در این رومان که مرکب از نامه هائی است، تمام عناصر لیر يك يك رومان رومانتيك جمع شده است. قطعه‌ايکه در زیر ميخوانيد، نامه چهارم این کتاب است و کاملاً شبیه نوشته‌های «شاتوبریان» و «لامارتین» میباشد.)

هوا آرام بود. هیچ قایقی بر روی دریاچه دیده نمیشد. بعضی از مردم کارهای خود

و عده‌ای رنجها و اضطراب‌هایشان را فراموش کرده ، با ستراحت پرداخته بودند . ماه بیرون آمد : مدت درازی در ریگزار ماندم . نزدیک صبح ، ماه آخرین اشعه خود را با اندوه اسرارآمیزی بر روی دشت‌ها و آب‌ها می‌پاشید . هنگامیکه در ساحل خلوتی ، در میان سکوت شب و آخرین انوار ماه ، با وجد و هیجان صدای امواج گوش می‌دهم ، طبیعت چقدر پرشکوه است !..

احساسات نامفهوم ، سحر و عذاب سال‌هایی که بیهوده تلف شده است ، طبیعتی که پیوسته اسرارآمیز و نابودکننده است . روحی که حرارت آن کائنات را فرا گرفته است تقدیر توانا و تسلیم و رضای مطبوع ، عمیق‌ترین شو قها و اضطراب‌هایی که ممکن است در قلب انسان راه یابد .. همه اینها را در آن شب فراموش نشدنی احساس کردم و چشیدم . قدم مشرومی بسوی پایان زندگی برداشتم . دهسال از زندگیم را ناگهان طی کردم . خوشحال بحال کسی که پیوسته جوان بماند .

آنجا ، در میان آرامش شب ، با بخت بیقرارم ، با قلب آتشینم ، با طبیعت ، با طبیعتی که برتر از افکار ما است و همه چیز را در بر دارد بجز آرزوهای ما ، حرف زدم . با خود می‌گفتم : « من که هستم ؟ .. » از طرفی احساس آرزوهای که دنیائی را فرا گرفته است و از طرف دیگر بی‌قید ماندن بزندگانی خودم ، چقدر تائر آور است !..

با این ترتیب روایتی را که وجود ندارد در میان اشعار خواهم دید ، دنبال چیزهایی خواهم رفت که هرگز با آنها نخواهم رسید . در میان طبیعت زنده و جاندار بیگانه و در بین مردم مورد استهزاء خواهم بود و جز سرگرمی با آرزوهای بیهوده ، بدرود هیچ کاری نخواهم خورد . چه برای خود زندگی کنم و چه برای دیگران ، تحت ضروریات خارجی و یا تحت فشاری که بنفس خود روا میدارم پیوسته با عذاب بی پایان زندگی غم‌آلود و اندوه باری دست بگیرم خواهم بود . اما غرابت‌هایی که زائیده مغز پر هیجان و بی‌توازن میباشند ، ثبات و قاعده‌ای ندارند : مردیکه در نتیجه احساسات گوناگون ، وحشی ، کور و عاصی باز بچه ای بیش نیست ، نه قلب آرامی دارد و نه عشق‌پایش با برجا است .